

اصل بنیاد

Heidegger, Martin

سرشناسه: هایدگر، مارتین، ۱۸۸۹-۱۹۷۶ م.

عنوان و نام پدیدآور: اصل بنیاد/مارتین هایدگر؛ ترجمه طالب جابری.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۲۴۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸۳۵۷-۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Satz vom Grund

یادداشت: واژه‌نامه.

موضوع: هستی‌شناسی

موضوع: Ontology

موضوع: علت و معلول

موضوع: Causation

شناسه افزوده: جابری، طالب، ۱۳۶۵-، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ الف ۶ ۲ هـ/۳۳۱ BD

رده‌بندی دیویی: ۱۱۱

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۹۶۷۵۰۵

اصل بنیاد

مارتین هایدگر
ترجمه طالب جابری



این کتاب ترجمه‌ای است از دو متن زیر:

Der Satz vom Grund

Martin Heidegger

Vittorio Klostermann GmbH, Frankfurt am Main, 1997

The Principle of Reason

Martin Heidegger

Indiana University Press, 1991



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

مارتین هایدگر

اصل بنیاد

ترجمه طالب جابری

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۸ - ۳۵۷ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 357 - 8

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۷۰۰۰ تومان

به پاس رنج سالیان
پیشکش به «با» و «دا»
مترجم

فهرست

۹	مقدمه مترجم
۱۳	دیباچه
۱۵	جلسه اول
۲۹	جلسه دوم
۴۳	جلسه سوم
۵۷	جلسه چهارم
۶۹	جلسه پنجم
۸۳	جلسه ششم
۹۹	جلسه هفتم
۱۱۳	جلسه هشتم
۱۲۷	جلسه نهم
۱۴۱	جلسه دهم
۱۵۷	جلسه یازدهم
۱۷۳	جلسه دوازدهم
۱۸۹	جلسه سیزدهم
۲۱۱	سخنرانی: اصل بنیاد
۲۳۴	واژه‌نامه آلمانی-انگلیسی-فارسی

مقدمه مترجم

جهان پیر است و بی بنیاد از این فرهادکش فریاد

که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم

کتابی که اکنون ترجمه فارسی آن در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد متن درسگفتاری مهم و تأثیرگذار است که مارتین هایدگر آن را در نیم سال ۱۹۵۵-۱۹۵۶ در دانشگاه فرایبورگ ارائه کرده است و از آخرین نوشته‌های او محسوب می‌شود. پس از چند دهه تفکر فلسفی، موضوع اصلی اندیشه‌های هایدگر هنوز هم «هستی» است، اما او این بار می‌کوشد از منظر اصلی که آن را به نام لایب‌نیتس می‌شناسیم، یعنی «اصل جهت کافی» یا «اصل بنیاد»، به هستی نزدیک شود. هایدگر قصد دارد با مباحث خود ما را برای جهشی در تفکر آماده کند که از طریق آن بتوانیم اصل لایب‌نیتس را نه همچون اصلی درباره بنیاد بلکه به مثابه اصلی راجع به هستی ببینیم. به عبارت دیگر، او در این جا نشان می‌دهد که اصل بنیاد در واقع یک اصل هستی است.

هایدگر برای رسیدن به هدف خود از امکانات دو سرچشمه مهم استفاده می‌کند، یکی امکانات زبان آلمانی و دیگری تاریخ تفکر مغرب‌زمین به مثابه تقدیر یا، به بیان بهتر، به مثابه حوالت هستی. برای نمونه، یکی از راهنماهای

اصلی تفکرات هایدگر در باب اصل بنیاد این واقعیت است که کلمه «Satz» در عنوان این اصل در زبان آلمانی، یعنی «Satz vom Grund»، علاوه بر «اصل»، «گزاره» و بسیاری دلالت‌های دیگر، به معنای «جهش» نیز هست. هایدگر با در نظر داشتن همین دلالت، «Satz vom Grund» را جهشی به سوی بنیاد می‌داند. اما از سوی دیگر، با تغییر جای تأکید در عبارات بیانگر این اصل، آن را با آهنگی دیگر می‌خواند تا ارتباط بنیاد و هستی را در آن برجسته کند. بنابراین با این تغییر آهنگ و آن دلالت متفاوت، اصل بنیاد به جهش به سوی هستی تبدیل می‌شود؛ «اصل بنیاد یک خیزش به سمت هستی بماهو است.»

اما هستی به مثابه ناپوشیدگی و ظهور همزمان خود را پوشیده داشته و مضایقه می‌کند. زمانه ما یعنی عصر اتمی زمان تحقق کامل مضایقه هستی است. این کناره گرفتن و مضایقه هستی به گونه‌ای است که خواب دوهزارساله «اصل بنیاد» نه تنها با وضع صریح آن توسط لایبنیتس پایان نمی‌یابد، بلکه هستی با چنین حوالتی در خوابی عمیق‌تر فرومی‌رود، زیرا «اصل بنیاد» نه به مثابه سخن هستی بلکه به مثابه «دعوی احاله بنیاد کافی» برای اُبژه‌هایی که در برابر سوژه می‌ایستند استوار گشته و تقدیر تفکر و وجود انسان عصر جدید را تعیین می‌کند. به عقیده هایدگر، تفکر کانت و هگل و همچنین جنبش‌های علم مدرن و تکنولوژی پاسخ‌هایی به دعوی احاله بنیاد کافی هستند. «هر چیزی بنیادی دارد»، «هر چیزی چرایی دارد»، ما را به سوی خود فرامی‌خواند تا برای هر هستنده‌ای چرا و علت و بنیادی بیابیم، آن‌چنان که دیگر نمی‌توانیم «بشنویم» که «گل سرخ می‌شکفتد، چون می‌شکفتد»، و نمی‌توانیم همباز بی‌بنیادی بازی هستی شویم.

تفکر هایدگر رویدادی است که در زبان آلمانی اتفاق می‌افتد. یکی از علل اصلی دشواری فهم سخن او و انتقال آن به زبانی دیگر همین واقعیت است. این دشواری در کتاب حاضر دوچندان می‌شود، زیرا هایدگر در این جا در حال تجربه و ترجمه خود زبان آلمانی است، تجربه‌ای که گاهی در نسبت با خود این زبان اتفاق می‌افتد و گاهی در پیوند با زبان‌های لاتین و یونانی. زبان

نزد هایدگر خانه هستی است و او همه گوشه و کنارهای آن را برای یافتن حکایات پنهان هستی می‌کاود. انتقال تمام این سفرها و تجربه‌های درون‌زبانی به زبان فارسی کاری سخت و در بسیاری موارد غیرممکن بوده است. برای نمونه، به تغییر آهنگی که در بالا از آن سخن گفته شد توجه می‌کنیم. بیان معمول اصل بنیاد در زبان لاتین *Nihil est sine ratione* و در زبان آلمانی *Nichts ist ohne Grund* است: «هیچ چیزی بدون بنیاد نیست.» هایدگر یک بار بر کلمات «Nichts» و «ohne» تأکید می‌کند و بار دیگر بر «ist» و «Grund». در آهنگ دوم ارتباط یا در واقع همانی «هستی» و «بنیاد» مهم‌ترین موضوع مباحث هایدگر است. هرچند «هیچ چیزی بدون بنیاد نیست» ترجمه‌ای درست و روان است، «ist» [هست / است] را به زبان فارسی منتقل نمی‌کند. نمی‌توان «چیز» را همان «هست» در نظر گرفت. اگر «هستنده» را به جای «چیز» می‌گذاشتیم و اصل فوق را چنین ترجمه می‌کردیم: «هیچ هستنده‌ای بدون بنیاد نیست»، این اصل سخنی در باب «هستنده» می‌شد نه «هستی». برای انتقال معنی اخیر ناچار شدیم ترجمه نخراشیده «نه چیزی هست بدون بنیاد» را جایگزین ترجمه معمول کنیم. ما حتی در مواردی ناچار به جعل واژه شده‌ایم. هستی نزد هایدگر هم بنیاد است و بنیادگذار و هم بی‌بنیاد، زیرا در قلمرو قدرت اصل بنیاد قرار نمی‌گیرد. در زبان آلمانی برای معنای دوم کلمه *Abgrund* وجود دارد که به معنای ورطه و مغاک است. کلمه‌ای در زبان فارسی که هم این معنا را رسانده و هم با «بنیاد» هم‌ریشه باشد یافت نشد و از این رو ناچار شدیم - با توجه به ملاحظات هایدگر - آن را دور-بنیاد ترجمه کنیم. در تمام مواردی که چنین دشواری‌هایی در ترجمه وجود داشته است، اصل کلمات یا عبارات آلمانی را آورده‌ایم تا خواننده بدین ترتیب پیوند آن‌ها را در زبان اصلی تشخیص دهد و ناهمواری‌های همان سخن را در زبان فارسی بر مترجم ببخشد. از سوی دیگر، تلاش شده است تا حد ممکن برای انتقال طنین کلام هایدگر، وقفه‌ها و ساختار نحوی متن اصلی هایدگر به متن فارسی انتقال یابد تا از این رهگذر صورت در سگفتاری آن نیز محفوظ بماند.

ترجمه حاضر بر پایه دو متن زیر انجام گرفته است:

- Martin Heidegger, *Der Satz vom Grund*, Gesamtausgabe Band 10, Vittorio Klostermann GmbH, Frankfurt am Main, 1997.
- Martin Heidegger, *The Principle of Reason*, translated by Reginald Lilly, Indiana University Press, 1991.

در پایان، از تمام عزیزانی که در به سرانجام رساندن این ترجمه یاری‌ام کردند، به‌ویژه کارکنان پرتلاش انتشارات ققنوس، سپاسگزارم.

۷ تیر ۱۳۹۶

دیباچه

اندیشه‌های راجع به اصل بنیاد که در این جا از آن‌ها سخن به میان آمده است، به حوزه گسترده‌تر پژوهشی تعلق دارند که شرح آن صوری دیگر را می‌طلبد. در متن دست‌نخورده در سگفتار (که در نیم سال زمستانی ۱۹۵۵ / ۱۹۵۶ در دانشگاه فرایبورگ در برسگاو^۱ ارائه شده است) به عمد تکرارهای همان سیر اندیشه‌ها نیز گنجانده شده‌اند.

سخنرانی [فصل پایانی کتاب] در ۲۵ مه ۱۹۵۶ در باشگاه برمن^۲ و در ۲۴ اکتبر ۱۹۵۶ در دانشگاه وین^۳ ایراد شده است.

آنچه در متن در سگفتار نبوده است و نکات و ارجاعاتی که بعدها افزوده شده‌اند، داخل علامت {...} آمده‌اند.

فرایبورگ، برسگاو، مارس ۱۹۵۷

1. Universität Freiburg i. Br. 2. Club zu Bremen 3. Universität Wien

جلسه اول

اصل بنیاد^۱ می‌گوید: *Nihil est sine ratione*. آن را چنین ترجمه می‌کنند: نه چیزی هست بدون بنیاد [یا هیچ چیزی بدون بنیاد نیست].^۲ روشن است که

1. Der Satz vom Grund (the principle of reason)

واژه *Grund* معانی متعددی دارد از جمله: بنیاد، زمین، خاک، دلیل، علت و ... هرچه جلوتر برویم روشن می‌شود که چرا «اصل بنیاد» نسبت به ترجمه رایج «اصل جهت» بهتر می‌تواند مقصود هایدگر را منتقل کند. اما روشن است که باید به تمام این معانی التفات داشته باشیم. همچنین در باب واژه *Satz* باید معانی مختلف آن مانند «گزاره»، «جمله»، «اصل»، «خیزش»، «عبارت» و ... را در نظر داشته باشیم. این دو واژه در ترجمه پیش رو در ترکیب *Der Satz vom Grund* همواره به ترتیب «بنیاد» و «اصل» ترجمه شده‌اند. اما در ترکیب‌های دیگر، ترجمه با توجه به زمینه بحث انجام شده است. - م.ف.

2. Nichts ist ohne Grund (nothing is without a reason)

در عبارت لاتین دو کلمه منفی *Nihil* و *Sine* وجود دارد که در ترجمه آلمانی به ترتیب به *ohne* و *Nichts* و در ترجمه انگلیسی به *without* و *nothing* برگردانده شده‌اند. اگر این عبارت را چنین ترجمه می‌کردیم (ترجمه‌ای که نادرست نیست و البته روان‌تر و قابل فهم‌تر است): «هیچ چیزی بدون بنیاد نیست»، سه کلمه منفی «هیچ»، «بدون» و «نیست» در ترجمه فارسی ظاهر می‌شدند. علاوه بر این، در چنین برگردانی، برخلاف ترجمه‌های انگلیسی و آلمانی، فعل «*est*» منتقل نمی‌شد. هایدگر در کتاب حاضر خوانش‌های مختلفی از این عبارت لاتین دارد و هر بار بر کلمات خاصی در آن تأکید می‌کند که اختلافات مذکور فهم مقصود او را غیرممکن می‌ساختند. به همین

این اصل چه می‌گوید. آنچه را روشن است می‌فهمیم، و در واقع [برای فهم آن] نیازی به تلاش بیشتر نیست. فاهمه^۱ ما زحمت بیشتری برای فهم اصل بنیاد نمی‌کشد. چرا چنین است؟ زیرا فاهمه انسان همیشه و همه‌جا، هر کجا و هر زمان که فعال است، بلافاصله به دنبال بنیادی می‌گردد برای آنچه با آن روبه‌رو می‌شود، که چرا آن‌گونه است که هست. فاهمه به دنبال بنیاد می‌گردد تا آن‌جا که خود آن مستلزم بیان بنیاد [یا بیان علت، بیان دلیل] است. فاهمه برای اظهارات و احکام خویش نیازمند بنیادگذاری [یا استدلال]^۲ است. تنها اظهارات بنیادگذاشته [یا مستدل]^۳ فهمیدنی^۴ و فهمی‌مانه^۵ هستند. اما فاهمه صرفاً برای اظهاراتش به بنیادها نیاز ندارد، بلکه [قوه] تصور انسان^۶ وقتی به چیزهایی مشغول می‌شود که بعد باید اظهاراتی راجع به آن‌ها صورت دهد، همان هنگام نیز به دنبال بنیادها می‌گردد. تصور انسان در هر آنچه بدان می‌پردازد و در آن احاطه شده است، در جستجوی بنیادهاست، اغلب [در جستجوی] نزدیک‌ترین، گاه نیز [در جستجوی] بنیادهای دورتر و سرانجام به دنبال بنیادهای نهایی [یا علل غایی] و نخستین است.

این تلاش برای یافتن بنیادها تصور انسان را فرامی‌گیرد، پیش از آن‌که خود را صرفاً به بنیادگذاری اظهارات مشغول کند. لازمه این جستجوی بنیادها، که همه‌جا شایع است، بنیادیابی [یا ژرف‌نگری در]^۷ چیزی است که با آن مواجه می‌شویم.

منظور به جای این ترجمه روان، ترجمه مبهم‌تر «نه چیزی هست بدون بنیاد» را برگزیدیم که البته در ادامه علل ارجحیت آن روشن خواهند شد. - م. ف.

1. Verstand (understanding) 2. Be-gründung (there be a foundation)
3. begründete (founded) 4. verständlich (intelligible) 5. verständig (intelligent)
6. menschliche Vorstellen (human cognition)

۷. ergründen (get to the bottom): این واژه اصطلاحاً یعنی توضیح کامل چیزی و روشن کردن آن، همچنین یافتن علت و دلیل و بنیاد آن و معمولاً به «دریافتن»، «تعمق کردن»، «تفکر کردن» و... ترجمه می‌شود. اما هایدگر به ریشه مشترک آن با grund توجه دارد. به همین سبب آن را به «بنیادیابی» برگرداندیم که، با وجود ازگانی همچون «عمق‌یابی»، «گنج‌یاب» و «عمق‌پیمایی»، برای خواننده فارسی‌زبان غریب به نظر نمی‌رسد. - م. ف.

ما در همه بنیادیابی‌ها [یا ژرف‌نگری‌ها] و بنیادگذاری‌ها در راهی به سوی بنیاد قرار داریم. بی آن‌که به درستی این را بدانیم، همواره به نحوی از ما خواسته می‌شود و فراخوانده می‌شویم تا به بنیادها و بنیاد التفات کنیم. ما در تصور و رفتار خود در پی بنیادیم، چنان‌که گویی این امری بدیهی است. گویی همواره صدای اصل بنیاد در گوش ماست: *Nihil est sine ratione*. نه چیزی هست بدون بنیاد [یا هیچ چیزی بدون بنیاد نیست]. رفتار ما همواره آنچه را اصل بنیاد می‌گوید در نظر دارد.

بنابراین شگفت‌آور نیست که: هر جا تصور انسان نه تنها فهیمانه بلکه با تأمل^۱ پیش می‌رود، زمان خاصی فرا خواهد رسید که به روشنی درمی‌یابد که به دنبال همان چیزی است که اصل بنیاد اظهار می‌کند اصلی که البته بعدها به طور صریح وضع می‌گردد. ما انسان‌ها خیلی دیر به این مطلب – که انسان همواره در حال پیروی از اصل بنیاد به سر می‌برد – پی می‌بریم.

مادامی که تصور انسانی در این باره تأمل می‌کند که او به نحوی همواره همه‌چیز را بنیادیابی و بنیادگذاری می‌کند، اصل بنیاد به مثابه انگیزه [یا بنیاد حرکت]^۲ رفتارش در او طنین‌انداز است. با احتیاط می‌گوییم: اصل بنیاد طنین‌انداز است. بیان این اصل هرگز آن اندازه ساده و بدیهی نیست که ممکن است کسی بر پایه مضامین این اصل چنین بپندارد. حتی آن‌جا که تصور انسانی شروع به تأمل بر فعل خاص خود می‌کند و این تأمل را می‌پروراند، حتی آن‌جا که این تأمل به مرتبه‌ای صعود می‌کند که مدت‌ها با واژه یونانی *φιλοσοφία*^۳ نامیده شده است، حتی در فلسفه نیز اصل بنیاد از همان ابتدا تا مدتی طولانی طنین‌انداز بوده است. قرن‌ها طول کشید تا اصل بنیاد با آن صورت‌بندی کوتاه که در ابتدا ذکر شد به مثابه اصل بیان گردد. این صورت‌بندی به زبان لاتین است. اصل بنیاد با این صورت‌بندی نخستین بار

1. Überlegung (forethought) 2. Beweggrund (motive) 3. philosophia

در خلال تأملاتی که لایب‌نیتس در قرن هفدهم موفق به انجام آن‌ها شد^۱ به دست آمد و به طور خاص توضیح داده شد.^۲

فلسفه از شش قرن پیش از میلاد مسیح در مغرب‌زمین شایع بوده و تحولاتی یافته است. بنابراین دوهزار و سیصد سال طول کشید تا تفکر غربی-اروپایی به جایی رسید که اصل ساده بنیاد را یافت و صورت‌بندی کرد. عجیب است اصلی چنین عیان،^۳ که بی آن‌که اظهار شود همواره به تمام تصور و رفتار انسان جهت می‌دهد، قرن‌ها زمان نیاز داشته است تا به مثابه یک اصل با صورت‌بندی فوق‌الظاهر شود. اما عجیب‌تر این‌که هنوز در حیرت نیستیم که اصل بنیاد چه کند و آهسته به ظهور رسیده است. این زمان طولانی لازم [برای ظهور این اصل] را می‌توان دوره کمون^۴ آن خواند: دوهزار و سیصد سال برای وضع^۵ این اصل ساده. اصل بنیاد این همه مدت کجا خفته و چگونه امر نیندیشیده^۶ درونش را از پیش در خواب دیده بود؟ هنوز زمان مناسب برای اندیشیدن به این موضوع فرا نرسیده است. شاید هنوز به قدر کافی برای درک این امر غریب^۷ هوشیار نشده‌ایم، امری که تنها زمانی خود را بروز می‌دهد که به حد کافی تأمل کنیم درباره دوره کمون اصل بنیاد که به صورت غیرعادی طولانی بوده است.

در ابتدا هیچ چیز نگران‌کننده‌ای در این رابطه به چشم نمی‌آید. این اصل ابتدا برای مدتی طولانی در قالب یک جمله صورت‌بندی نشده بود. و پس از اظهار این اصل ظاهراً در مسیر تفکر تغییری اساسی روی نداد. پس دیگر

1. (Leibniz, "An Introduction to a Secret Encyclopedia," in *Leibniz: Philosophical Writings*, ed. G. H. R. Parkinson, trans. Mary Morris & G. H. R. Parkinson; London: J. M. Dent & Sons, 1973, p. 9.)

2. (vgl. Couturat, *Opuscules et fragments inédits de Leibniz*, Paris 1903, p. 515)

با توجه به توضیحات بعدی هایدگر درباره آن معنای خاص و به عبارتی تحت‌اللفظی که از کلمه eörtern مراد می‌کند، می‌توانیم در این جا نیز به جای «توضیح دادن» بگوییم «مقام‌یابی». -م.ف.

3. naheliegender (obvious) 4. Incubationszeit (incubation period)

5. Setzen (positing) 6. Ungedachte (what is unthought) 7. Seltsame (oddity)

حیرت از تاریخ غریب اصل بنیاد چرا؟ خود را فریب ندهیم. اصل بنیاد و تاریخ آن هرگز آن‌گونه ما را به خود جذب نمی‌کند که زمان زیادی را برای آن صرف کنیم. در عوض، بسیاری از موضوعات هیجان‌آور دیگر وجود دارند، مثلاً کشف عناصر جدید در علوم طبیعی، یا کشف ساعت‌های جدیدی که محاسبه عمر زمین را ممکن می‌کنند؛ یا مثلاً کتابی در باب «خدایان، گورها و علما»^۱ یا گزارشی درباره ساخت سفینه‌های فضایی.

اما مدتی طولانی امکان یافتن اصل بنیاد - این جمله عیان و صورت‌بندی کوتاهش که آن نیز عیان است - وجود نداشت! چرا چنین اتفاقی تأثیری بر ما ندارد، و حتی خاطر ما را آزرده نمی‌کند؟ چرا نه؟ پاسخ: زیرا نسبت ما با چیزهای عیان همواره احمقانه و ابلهانه است. زیرا راه ما انسان‌ها به سوی آنچه نزدیک است،^۲ اغلب دورترین و از همین رو دشوارترین است.

لذا به ندرت درک می‌کنیم که آنچه اصل بنیاد می‌گوید چه اندازه به ما نزدیک است. شگفت‌آور نیست که از آنچه می‌توان آن را تاریخ غریب این اصل خواند، ذره‌ای برآشفته نمی‌شویم.

اساساً چرا باید نگران اصولی تهی همچون اصل بنیاد باشیم؟ این اصل در واقع تهی است، زیرا چیزی شهودی که به دیده آید، چیزی که بتوان با دست در آن چنگ زد، یا چیزی بیشتر که بتوان با فاهمه آن را دریافت، در آن وجود ندارد. همین که اصل بنیاد به گوش ما رسید، کار ما با آن به پایان می‌رسد. با این همه، شاید اصل بنیاد رازآمیزترین^۳ اصل در میان همه اصل‌های ممکن باشد. اگر این حقیقت داشته باشد، بهتر است نسبت به گذشته به آن التفات بیشتری داشته باشیم. اگر برای انجام دادن چنین کاری

1. C. W. Ceram, *Gods, Graves, and Scholars: The Story of Archaeology* (New York: Alfred A. Knopf, 1956).

[نام اصلی این نویسنده و روزنامه‌نگار آلمانی کورت ویلهلم مارک (Kurt Wilhelm Marek)؛ ۱۹۱۵-۱۹۷۲) است. - م. ف.]

2. Nahen (lies under our nose) 3. rätselvollste (most enigmatic)

آماده‌ایم، لازم است ابتدا با تأمل به گفته^۱ این اصل و نیز به نحوه گفتن آن گوش سپاریم.

Nihil est sine ratione. نه چیزی هست بدون بنیاد. هیچ چیزی، یعنی هیچ‌کدام از چیزهایی که به نحوی هستند، بدون بنیاد نیستند. طبق این صورت‌بندی از اصل بنیاد، معلوم می‌شود که این اصل متضمن دو نفی است: Nihil – sine؛ Nichts – ohne؛ نه – بدون. نتیجه نفی مضاعف یک اثبات است:^۲ هیچ‌یک از چیزهایی که به نحوی هستند، بدون بنیاد نیستند. این یعنی: هر چیزی که هست، هر گونه هستنده‌ای^۳ یک بنیاد دارد. شکل لاتین آن این چنین است: omne ens habet rationem.

ما معمولاً چه به لحاظ زبانی و چه به اعتبار واقعیت شکل ایجابی یک گزاره را بر شکل سلبی آن ترجیح می‌دهیم. اما در مورد صورت‌بندی فوق از اصل بنیاد قضیه برعکس است. تا چه حد چنین است؟

جمله ایجابی «هر هستنده‌ای بنیادی دارد» شبیه به گونه‌ای معین کردن و تخمین زدن^۴ است. این جمله اشاره به این دارد که هر هستنده‌ای مجهز به بنیادی است. آزمودن هر تخمینی به این است که آیا آنچه تخمین زده شده درست از آب درمی‌آید و تا چه اندازه؟ حال آیا می‌توان بررسی کرد که هر هستنده‌ای بنیادی دارد؟ جهت بررسی این موضوع باید هر هستنده‌ای را در هر جا و زمانی که باشد، چه در گذشته و چه در آینده، پیش روی خود حاضر کنیم، تا سپس تحقیق کنیم که آن هستنده تا چه حد لنگسه با خود بنیادی دارد. چنین آزمونی خارج از عهده انسان‌هاست. در هر زمان تنها بخشی از قلمروهای مختلف هستنده‌ها را می‌شناسیم، و همین‌ها را نیز از جوانبی محدود، در طبقاتی خاص و در مراتبی معین. پس به عبارتی تخمین ما که «هر

1. Gesagtes (what it says)

2. Die doppelte Verneinung ergibt eine Bejahung (The double negation yields an affirmation) 3. Seiende (being) 4. Feststellung (assessment)

هستنده‌ای بنیادی دارد» بر پایه‌هایی ضعیف استوار است. فرض کنید تحت شرایطی می‌توانستیم تمام هستنده‌های واقعی^۱ را به لحاظ داشتن یک بنیاد بررسی کنیم، در این صورت باز هم قلمرو گشوده چیزهایی باقی می‌ماند که واقعی نیستند اما به هر حال به مثابه ممکنات وجود دارند. حتی ممکنات، یعنی هستنده‌های ممکن^۲، نیز به قلمرو هستنده‌ها به معنای عام‌تر آن تعلق دارند، و امکان آن‌ها بنیادی دارد. اما چه کسی مدعی است قادر به بررسی کلی هر چیز ممکن و هر واقعیت ممکن است؟

در این میان برخی نزد خود پنداشته‌اند که اصل بنیاد با صورت‌بندی «هر هستنده‌ای بنیادی دارد» اساساً یک تخمین صرف نیست و بنابراین نیاز به بررسی مختص به یک تخمین ندارد. اگر اصل بنیاد یک اصل تخمینی صرف بود، آن‌گاه بیان آن باید این صورت‌بندی دقیق را می‌داشت: «هر هستنده‌ای، تا آن‌جا که مشاهده آن هستنده تاکنون ممکن بوده است، یک بنیاد دارد.»

اما اصل بنیاد حرف بیشتری برای گفتن دارد، و آن این‌که: به طور کلی یعنی علی‌القاعده^۳ هر هستنده‌ای بنیادی دارد برای این‌که هست و چنان است که هست. اما این قاعده تا کجا معتبر است؟ آزمودن اعتبار یک قاعده هرگز آسان‌تر از بررسی درستی یک تخمین نیست. به علاوه، در قاعده استثنا^۴ جایز است. اما اصل بنیاد به سادگی می‌گوید: هر هستنده‌ای بنیادی دارد. این اصل هرچه وضع می‌کند، بدون استثنا وضع می‌کند. اصل بنیاد نه یک تخمین است و نه یک قاعده. [این اصل] آنچه را وضع می‌کند، به مثابه امری ضروری^۵ وضع می‌کند. این حقیقت به مثابه امری اجتناب‌ناپذیر از طریق نفی مضاعف «نه ... بدون»^۶ بیان می‌شود.

شکل سلبی یک گزاره از شکل ایجابی آن روشن‌تر است. به تناسب

1. wirklich Seiende (actual beings)

2. das möglicherweise Seiende (beings in the mode of possibility)

3. in der Regel (as a rule) 4. Ausnahme (exception)

5. Notwendiges (something necessary) 6. Nichts ... ohne (Nothing ... without)

موضوع ما این یعنی هر هستنده‌ای ضرورتاً^۱ یک بنیاد دارد. این چه نوع ضرورتی است؟ بر چه استوار است؟ اصل بنیاد بر چه مبتنی است؟ بنیاد خود اصل بنیاد بر چیست؟ با چنین پرسش‌هایی فریبندگی و رازآمیزی این اصل را لمس می‌کنیم. البته می‌توان رازآمیزی اصل بنیاد را به شیوه‌ای دستوری به یک ضربت از پیش روی برداشت. شاید کسی به ما اطمینان دهد که آنچه این اصل می‌گوید بی‌واسطه واضح^۲ است؛ نه بررسی می‌خواهد و نه اثبات. فلسفه در قبال چنین اصولی گرایش زیادی به استناد به امور بی‌واسطه واضح دارد. اما کسی را یارای گفتن این نیست که اصل بنیاد به نحوی نامشروط^۳ بی‌واسطه در آنچه اظهار می‌دارد وضوح پیدا می‌کند. برای این‌که چیزی وضوح پیدا کند، یعنی چیزی روشن شود، حتماً باید نوری^۴ بدرخشد.^۵ درخشش این نور شرطی مهم است برای آن‌که گفته‌ی این اصل چنان نورانی شود که آن را دریابیم و برایمان واضح شود.

اصل بنیاد در کدام نور یک اصل واضح است؟ این اصل برای روشن شدن به کدام نور نیازمند است؟ آیا این نور را می‌بینیم؟ و حتی اگر آن را ببینیم، آیا دیدن نور همیشه خطرناک نیست؟ روشن است که تنها زمانی می‌توانیم نوری را ببینیم که وضوح اصل بنیاد از آن است، که ابتدا توضیح دهیم اصل بنیاد به کدام دسته از اصول تعلق دارد.

در باب ویژگی اصل بودن [یا گزاره بودن، جمله بودن]^۶ اصل بنیاد تاکنون برخی نکات مطرح شده‌اند. میان دو شیوه صورت‌بندی ایجابی و سلبی این اصل تمایز قایل شدیم. برخی شاید گمان کنند تاکنون به اندازه کافی از صورت این اصل سخن رفته، و حال زمان آن فرا رسیده است که بی‌معطلی به

1. *notwendig* (necessarily)

2. *unmittelbar Einleuchtende* (immediately illuminating)

3. *bedingungslos* (unconditionally) 4. *Licht* (light) 5. *scheinen* (shine)

6. *Satzcharakter* (principle-character)

سراغ محتوای^۱ اصل بنیاد برویم. آن‌ها خواهند گفت که بررسی صورت گزاره‌ها به دستور زبان و منطق مربوط می‌شود.

این دیدگاه موجه به نظر می‌رسد. البته که چنین است، خصوصاً هنگامی که موضوع جملات و گزاره‌هایی در میان باشد که در نهایت تنها محتوایشان اهمیت دارد و مهم‌تر از آن این‌که محتوای گزاره با چه چیزی نسبت برقرار می‌کند. این حقیقت درباره‌ی تمام جملاتی صادق است که حاصل تأملات، نقشه کشیدن‌ها، گفتگوها و محاسبات ما هستند. جملات حاصل از ملاحظات و تحقیقات علوم نیز به همین شکل‌اند. این جملات بی‌واسطه با ساحت برابریستاهای^۲ مورد بررسی مرتبط‌اند. حتی آن‌جا که علوم نسبت خاصی را که با برابریستای خود دارند، به طور خاص در تأملات علمی-نظری به حساب می‌آورند، باز هم نسبت با برابریستاهای به مثابه امری که بی‌واسطه داده شده است تصور می‌شود. این واقعیت حتی در قلمروی که نسبت فاعل شناسا با برابریستای شناسایی از اساس دگرگون می‌شود، مثل فیزیک اتمی مدرن، نیز صدق می‌کند. خیلی گذرا به این نکته اشاره کنیم که در فیزیک اتمی مدرن یک دگرگونی در نسبت ما با برابریستاهای در حال رخ دادن است، که با عبور از مسیر تکنولوژی مدرن شیوه تصور^۳ انسان را کاملاً تغییر خواهد داد.

با وجود این، شکافی این شیوه دگرگون تصور و اظهارات متناظر با آن را از یک سو و شیوه سخن گفتنی را که اصل بنیاد مستلزم آن است، از سوی دیگر، از هم جدا می‌کند. ویژگی اصل بودن این اصل [یا گزاره] مانع از تقلیل آن به سطح گزاره‌های معمولی و حتی به سطح اصول علمی می‌گردد.^۴ در هر صورت این اصل [یا گزاره] در نگاه نخست و اولین بار که آن را می‌شنویم، به گزاره‌های دیگر شباهت دارد: هر موجودی ضرورتاً بنیادی دارد. هر درختی

1. Inhalt (content) 2. Gegenstand (object)

3. Vorstellungsweise (manner of ... cognition)

۴. توجه داشته باشیم که کلام هایدگر میان دو معنای Satz یعنی اصل و گزاره در نوسان است. -م.ف.

ریشه خود را دارد. ۵ و ۷ می شود ۱۲. گوته در سال ۱۸۳۲ درگذشت. پرنندگان مهاجر در پاییز به سوی جنوب پرواز می کنند.

جملاتی که در بالا ذکر شدند، به لحاظ دستوری تقریباً شکلی یکسان دارند. این‌ها جملاتی ساده‌اند. ما اصل بنیاد را ابتدا از این منظر درک می کنیم. تا زمانی که دیدگاه معیار تنها همین دانسته شود، نخواهیم توانست اصل بنیاد را از محدوده گزاره‌هایی که چنین صورتی دارند آزاد کنیم.

اما آنچه اصل بنیاد وضع می کند، و نحوه وضع آن، به عبارت دقیق‌تر طریقی که این اصل یک اصل است [یا این گزاره یک گزاره است]، با هیچ اصل [یا گزاره] دیگری قابل مقایسه نیست. ما چنین ادعایی داریم. اگر این ادعا صادق باشد، آنگاه با این ابهام روبه‌رو خواهیم شد که آیا اصل بنیاد اساساً به معنایی که جملات را به لحاظ دستوری می فهمیم یک گزاره است. شاید آنچه این اصل می گوید، و نحوه گفتنش، ما را به شیوه سخن گفتنی کاملاً متفاوت وارد کند. بنابراین در نخستین تلاش‌های کورمال خود برای بحث از اصل بنیاد باید با وضوح بیشتری به ویژگی‌های خاص آن توجه کنیم، حتی اگر به صورت خام. در این باره پیش‌تر گفتیم که اصل بنیاد صرف یک تخمین نیست، همچنین قاعده‌ای استثنایز را نیز بیان نمی کند. چیزی که این اصل بیان می کند، ضرورتاً چنان است که هست: هر هستنده‌ای و [به عبارتی] همه هستنده‌ها ضرورتاً بنیادی دارند. این اصل چیزی را بیان می کند که گریزی از آن نیست. این اصل چیزی نامشروط را بیان می کند. به زبان ساده‌تر این اصل امری بنیادی^۱ را بیان می کند. اصل بنیاد یک اصل بنیادی است.^۲ شاید بتوان به چیزی بیش از این حکم کرد و گفت: اصل بنیاد اصل بنیادی تمام اصول بنیادی است. این اشاره با نیرویی که کمتر بدان توجه می کنیم ما را به سوی امر رازآمیزی هدایت می کند که خود را در این اصل و آنچه این اصل می گوید بروز می دهد.

1. Grundsätzliches (something fundamental)

2. Der Satz vom Grund ist ein Grundsatz

حکم به این که اصل بنیاد یک و تنها اصل بنیادی است، اولاً بدین معناست که اصل بنیاد اصلی بنیادی در کنار دیگر اصول بنیادی نیست، بلکه برترین آنهاست و به لحاظ مرتبه از همه اصول بنیادی برتر است. ممکن است پرسیم کدام اصول بنیادی؟ ما در حوزه‌های مختلف تصور کردن، اراده کردن و احساس کردن به اصول بنیادی التفات داریم. اگر بناست اصل بنیاد از همه اصول بنیادی برتر باشد، آن‌گاه مقصود ما از این اصول بنیادی آن تعداد اصول بنیادی اولیه است که معیار و جهت‌گیری هر تصور انسانی را معین می‌کنند. برخی از این اصول بنیادی اولیه را می‌شناسیم: اصل این‌همانی،^۱ اصل تمایز،^۲ اصل عدم تناقض،^۳ اصل طرد شق ثالث.^۴ آموزه‌های سنتی فلسفه از زمان لایبنیتس اصل بنیاد را به‌صراحت در زمره اصول مذکور به حساب می‌آورند. اما این اصل به عنوان برترین اصل بنیادی قلمداد نمی‌شود – نزد لایبنیتس نیز چنین نیست – چه رسد به این که تنها اصل بنیادی باشد. برترین اصل بنیادی را اصل این‌همانی می‌دانند. معمولاً این اصل را در قالب این فرمول می‌فهمند: $A=A$. اما برابری^۵ با این‌همانی تفاوت دارد. هنوز معنای حقیقی این‌همانی به صورت بی‌ابهام و با توافق همگانی تعیین نشده است. این‌همانی دلالت بر این دارد که چیزی همان^۶ است، و چیزی بیش از همان نیست: خودِ همان، همانِ با خود.^۷ به جای این اغلب با بی‌دقتی می‌گویند این‌همانی یعنی با خود برابر بودن. اما هنگامی برابری داریم که تعدد^۸ وجود داشته باشد. در حالی که هر چیز منفردی،^۹ هر چیز فردی،^{۱۰} می‌تواند لافسه با خودِ خود همان باشد.

1. Satz der Identität (principle of identity)

2. Satz des Unterschiedes (principle of difference)

3. Satz des Widerspruchs (principle of contradiction)

4. Satz vom ausgeschlossenen Dritten (principle of excluded middle)

5. Gleichheit (equality) 6. das Selbe (the same)

7. das Selbe es selber, das Selbe mit sich selbst (the self itself, the self-same)

8. mehreres (multitude) 9. einzelne (individual) 10. einzige (single thing)

دیگران این همانی را به گونه‌ای متفاوت تعریف می‌کنند. این همانی دلالت دارد بر تعلق متمایزها به یکدیگر در آنچه همان است، واضح‌تر: تعلق متمایزها به یکدیگر بر بنیاد همان.^۱ بر بنیاد؟ همان در این جا به مثابه بنیاد تعلق داشتن به یکدیگر وارد بازی می‌شود. در این همانی، ویژگی بنیاد آن است که تعلق متمایزها به یکدیگر بر آن و در آن استوار می‌گردد.

حال - اگرچه به صورت تقریبی - می‌بینیم که این همانی هر آنچه هست نمی‌تواند بدون بنیاد باشد. اما اصل بنیاد به بنیاد می‌پردازد. بنابراین می‌توان اصل این همانی را بر اصل بنیاد مبتنی کرد. پس نه آن اصل یعنی اصل این همانی، بلکه این اصل یعنی اصل بنیاد برترین اصل بنیادی تمام اصول بنیادی اولیه است.

شاید اصل بنیاد صرفاً *primus inter pares*^۲ است، اولین اصل بنیادی از میان اصول بنیادی اولیه، اصولی که اساساً [یا در بنیاد]^۳ همگی رتبه یکسانی دارند. در هر صورت حکم به این که اصل بنیاد برترین اصل بنیادی است، کاملاً بی‌اساس و من‌درآوردی نیست. به هر شکل، این حکم در تضاد با آموزه سنتی اصول بنیادی است. این آموزه تا آن جا که به وضوح و اعتبار منتسب بدان مربوط است، تنها به واسطه یک عادت فکری قدیمی تضمین می‌شود، نه به واسطه تفکری که خود را در معرض امر پرسش‌برانگیز^۴ قرار می‌دهد و در چنین وضعیتی باقی می‌ماند. برای یافتن این امر پرسش‌برانگیز نیازی نیست به سرزمین‌های دور تفکر سفر کنیم.

تا زمانی که روشن نشده است یک اصل بنیادی چیست، پرسش از اصول

1. Zusammengehörigkeit von Verschiedenen auf Grund des Selben (the belonging-together of distinct things on the basis of the same)

۲. ارشد هم‌ردیفان، سرور همتایان؛ آن چیز یا کسی که از میان چند چیز یا کس هم‌رتبه در مقام نماینده آن‌ها برگزیده می‌شود و بر دیگران برتری ندارد. - م.ف.

3. im Grunde (basically)

۴. Fragwürdige (what is worth questioning): پرسش‌سزا، شایسته پرسش. - م.ف.

بنیادی برتر^۱ و سلسله مراتب میان آن‌ها بدون شک در تاریکی گام برمی‌دارد. پاسخ به این پرسش مستلزم آن است که به حد کافی برای ما روشن شده باشد که اولاً یک بنیاد چیست و ثانیاً یک اصل چیست. اخبار موثق را دربارهٔ این که یک بنیاد چیست از کجا و چگونه به دست آوریم؟ احتمالاً از طریق اصل بنیاد.^۲ اما جالب توجه است که اصل بنیاد هرگز به بنیاد بماهو بنیاد نمی‌پردازد. بلکه اصل بنیاد می‌گوید: هر هستنده‌ای ضرورتاً بنیادی دارد. اصل بنیاد از پیش فرض می‌گیرد که معلوم است یک بنیاد چیست، که روشن است ذات بنیاد مبتنی بر چیست. اصل بنیاد بر این پیش فرض مبتنی است. حال آیا می‌توان اصلی را که امری چنین اساسی را از پیش فرض می‌گیرد، جداً اصلی بنیادی و بلکه برترین اصل خواند؟ در جستجو برای روشن ساختن این که ذات چیزی مانند بنیاد مبتنی بر چیست، اصل بنیاد کمک بیشتری به ما نمی‌کند. دانستن این مطلب ضروری است، اگر بنا داریم هنگام توضیح اصول بنیادی تصویری مبهم از اصل-بنیادی^۳ نداشته باشیم.

توضیح این که یک اصل [یا گزاره] چیست به همین اندازه اهمیت دارد. طبق آموزهٔ دستور زبان، یک گزاره ساده از تألیف یک موضوع و یک محمول ساخته می‌شود. [تعلق] محمول به موضوع اثبات می‌شود، محمول بر موضوع حمل می‌شود. اما موضوع چیست؟ *subiectum* لاتین، یا *ὑποκείμενον*^۴ یونانی به این معنی است: آنچه در بنیاد قرار دارد، آنچه به مثابه بنیاد اظهارات ما راجع به چیزها حاضر است. بنابراین برای روشن کردن این که یک گزاره [یا اصل] چیست، باید قبلاً توضیح دهیم ذات بنیاد مبتنی بر چیست.

این که یک اصل-بنیادی چیست در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند. چیهستی اصل بنیاد به مثابه برترین اصل به عنوان موضوع پرسش برانگیز ما باقی می‌ماند. این پرسش برانگیزی فقط به شرطی حفظ می‌شود که این عادت را

1. obersten (supreme) 2. Satz vom Grund (principle of reason)

3. Grund-Satz (principle-reason) 4. hypokeimenon

ترک کنیم که به آنچه تحت عنوان «اصول بنیادی» بدان می‌پردازیم، نگاهی سرسری و سطحی داشته باشیم و سپس بخواهیم به مسائل مهم‌تر پردازیم. به هر سو که بنگریم، بحث از اصل بنیاد از همان گام‌های نخست در تاریکی فرومی‌رود. در واقع باید هم چنین باشد. زیرا قصد داریم نوری بر اصل بنیاد بیفکنیم. روشنایی و نور به تاریکی و سایه نیازمندند، زیرا در غیر این صورت چیزی وجود ندارد تا بر آن نوری بیفکنیم. گوته در جایی از قول یوهان گئورگ هامان^۱ که دوست هر در^۲ و کانت بود جمله‌ای نقل می‌کند. جمله هامان این است: «روشنی تقسیم مناسب [و گوش سپارانه]^۳ نور و سایه است.» گوته کوتاه و مختصر می‌افزاید: «هامان - گوش کنید!^۴»

1. Joh. Georg Hamann 2. Herder 3. gehörige (suitable)

۴. Hört (listens): هایدگر در این جا به ریشه مشترک «gehören» و «hören» توجه دارد که بدون تکلف قابل انتقال به زبان فارسی نیست. به علاوه، Hört هم به صورت امری به معنای «گوش کنید» است و هم در مقام سوم شخص مفرد به معنای «گوش می‌کند». مترجم انگلیسی برخلاف مترجم فارسی صورت سوم شخص را برگزیده است. -م.ف.

جلسه دوم

آن‌گاه که نخستین گام‌های لازم را برای پیمودن مسیر تفکر این درسگفتار برمی‌داریم، التفات به این‌که راهنمای ما چیست و این راه ما را به کجا می‌برد سودمند خواهد بود. این راه به سوی اصل بنیاد می‌رود، به سوی آنچه این اصل می‌گوید، به سوی آنچه این اصل درباره آن است، و به سوی نحوه گفتن آن. اصل بنیاد می‌گوید: *Nihil est sine ratione*؛ نه چیزی هست بدون بنیاد [یا هیچ چیزی بدون بنیاد نیست]. ما به بحث از محتوای این اصل وارد نشدیم. راه ما بلافاصله از این مسیر واضح کج شد. در عوض، به تأمل در این موضوع پرداختیم که اصل بنیاد به کدام نوع از اصول تعلق دارد. فلسفه این اصل را از زمره آن اصول بنیادی برتر می‌شمرد، که آن‌ها نیز *Principien* [یا اصول، مبادی، آغازها] نامیده می‌شوند.^۱ از آن‌جا که به تأمل در باب اصل

۱. اصطلاح *Prinzip* (principle) در زبان فارسی معمولاً به «اصل» ترجمه می‌شود. از آن‌جا که ما در این جا «اصل» را برای ترجمه «*Satz*» به کار برده‌ایم، به‌ناچار باید ترجمه دیگری برای *Prinzip* انتخاب می‌کردیم. البته هایدگر گاه در طول این درسگفتارها *Satz* و *Prinzip* را به یک معنا می‌گیرد، اما گاه نیز تمایز میان آن‌ها برای او اهمیت دارد. مترجم انگلیسی برای نشان دادن تمایز آن‌ها، یکی را با حرف بزرگ و دیگری را با حرف کوچک آورده است، امکانی که البته در زبان

بنیاد به مثابه یک اصل بنیادی می‌پردازیم، نخستین راهنما به عبارتی ما را به سوی سطح بیرونی این اصل هدایت می‌کند. ما اجتناب می‌ورزیم از این‌که مستقیماً درون این اصل یعنی محتوای آن را لمس کنیم. چیزی که درباره این اصل آزردهنده است این است که حتی راهی که بر محیط بیرونی این اصل می‌گردد فکر را بیش از حد به خود مشغول می‌دارد. در آینده آشکار خواهد شد که آیا انتخاب این رویه کار درستی بوده است یا نه، یعنی این رویه اساساً ما را تا چه اندازه به محتوای این اصل نزدیک کرده است و در واقع شاید بهتر بوده است به همین طریق عمل کنیم، تا این‌که بخواهیم مستقیماً به بررسی محتوای این اصل بپردازیم.

به همین جهت نمی‌خواهیم سرنخ به‌چنگ آمده در جلسه اول را پیش از هنگام رها کنیم. این سرنخ باید ما را به جایگاهی برساند که از آن‌جا برای نخستین بار بتوانیم شناختی دقیق‌تر نسبت به این موضوع پیدا کنیم که چگونه اصل بنیاد در ساحت تفکر غربی بروز پیدا می‌کند. بدین ترتیب به شناختی اولیه از اصل بنیاد به مثابه یک اصل بنیادی دست می‌یابیم. این شناخت سبب می‌شود از نسبت معمول خود با اصل بنیاد بینشی به دست آوریم. اما با این بینش از نسبت ما با اصل بنیاد همزمان بر خود ما و نوع تفکر معمول ما نیز پرتوی افکنده می‌شود. شاید اصل بنیاد – اگر این نوع تأملات در باب آن صورت بگیرد – همزمان بتواند در باب ذات خود ما نیز اطلاعی چند به دست دهد، بی آن‌که در این بین خود را [مستقیماً] به خویش مشغول داریم. شاید این را بدانیم یا ندانیم، شاید بر این دانسته به طور خاص تأمل کنیم یا نکنیم، اما به هر حال اقامت^۱ ما در جهان و سیر ما در زمین راهی است به

فارسی وجود ندارد. Prinzip راگاه «مبدأ» و نیز «آغاز» ترجمه کرده‌اند، اما هیچ‌کدام این‌ها معانی «اصل» را به ذهن خواننده فارسی‌زبان متبادر نمی‌کند. برای مثال نمی‌توانستیم به جای «پرنسپ» «علیت» بنویسیم «مبدأ علیت». از آن‌جا که مترجم موفق به یافتن ترجمه جایگزین مناسبی برای این اصطلاح نشد، آن را به همان صورت بدون ترجمه باقی گذاشتیم. – م. ف.

1. Aufenthalt (stay)